بسم الله الرحمن الرحیم

 إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ(1)

وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثرََتْ(2)

وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ(3)

وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثرَِتْ(4)

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ(5)

يَأَيهَُّا الْانسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ(6)

الَّذِى خَلَقَكَ فَسَوَّئكَ فَعَدَلَكَ(7)

فىِ أَىّ‏ِ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ(8)

كلاََّ بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ(9)

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لحََفِظِينَ(10)

كِرَامًا كَاتِبِينَ(11)

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ(12)

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ(13)

وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِى جَحِيمٍ(14)

يَصْلَوْنهََا يَوْمَ الدِّينِ(15)

وَ مَا هُمْ عَنهَْا بِغَائبِينَ(16)

وَ مَا أَدْرَئكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ(17)

ثمُ‏َّ مَا أَدْرَئكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ(18)

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيًْا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئذٍ لِّلَّهِ(19)

این قاعده و قانون اصلی روز قیامت است: يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيًْا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئذٍ لِّلَّه

سه سیاق دارد:

سیاق اول: شرطهای ابتدایی و جواب های آن

چه فرقی هست بین انشقاق و انفطار؟ جای بررسی دارد. شاید انفطار، مقدمه ی انشقاق است. یعنی در انشقاق علاوه بر شکافته شدن، یک تمایز هم در آن هست

وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثرََتْ، آن هنگام که ستارگان پراکنده شوند.

آنچه در مورد ستارگان در عالم اهمیت دارد، مواقع و مواضعی است که ستارگان در آن حضور دارند. این نظم و نظامی که ستاره ها در جایگاهشان دارند، به آنها ماهیت بخشیده

روزی که دریاها فجّرت.

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ، جزای شرط است.

از يَأَيهَُّا الْانسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، سیر مفهومی جدید آغاز میشود. چون نه ادامه ی شرط هاست و نه ادامه ی جواب شرط. این آیه، انسان را در فضایی مخاطب قرار داده اما در مورد قیامت با او صحبت نمیکند و در مورد دنیاست و همین کفایت میکند برای اینکه بفهمیم سیر مفهومی جدید آغاز شده.

الَّذِى خَلَقَكَ فَسَوَّئكَ فَعَدَلَكَ،

تسویه و تعدیل یک فرقی با هم دارد:

تسویه یعنی سامان دادن، اما تعدیل یعنی متوازن ساختن. ممکن است چیزی سامان پیدا کند و قوام اولیه را داشته باشد، اما عدل نداشته باشد و هر چیزی سر جای خودش نباشد. لذا تسویه و تعدیل وقتی کنار هم باشد، قوام را کامل میکند.

كلاََّ بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ، به همین محتوایی که مطرح کرد برمیگردد پس ادامه ی سیر مفهومی است.

كِرَامًا كَاتِبِينَ، در حالی تکذیب میکنید که نویسندگانی بر شما گماشته شده

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ(13)

از آیه 13، سیر مفهومی جدید آغاز میشود.

صحنه ی نتیجه ی رفتاری که آنها ضبط و ثبت کرده اند را به نمایش میگذارد. فضا عوض شده به چه معنا؟ به این معنا که انسان را مخاطب قرار داده به شکل امروزی خودش، اما در این سیر جوری مخاطب قرار داده که انگار الابرار لفی نعیم یا الفجار لفی جحیم.

ممکن است دردهای در مخاطب با هم ارتباط عمیقی داشته باشد، به همین مناسبت درمانی هم که خدا مطرح میکند با هم ارتباط پیدا میکند. اما شخص ناظر بیرونی که نگاه میکند درد چیست و درمان چیست، اگر بتواند ریز ریز دردها را تشخیص دهد، شاید موفق تر باشد در فهم سیاق سوره. برای همین سیاق ها را جدا کرده ایم در این سوره. یک علت دیگه برای شروع سیاق جدید، قرینه ی جدید است. تعبیر به فجار، اگرچه با همان مخاطب است اما از بُعد عملی مورد توجه قرار گرفته درحالیکه در سیاق قبل از بُعد نظری بود که تکذیب و غرور.

پس انفطار سه سیاق دارد:

* 1-5
* 6-12
* 13-19

سیاق اول:

اذا السماء انفطرت

و اذا الکواکب انتثرت علمت نفس ما قدمت و اخرت

و اذا البحار فجّرت

و اذا القبور بعثرت

اولین رکن در فضای سخن:

**1- غفلت از آگاهی نسبت به اعمال در قیامت** (قرینه ی این فضا: جواب شرط که اصلی ترین سخن این سیاق است)

این غفلت در قیامت اگر بخواهد جزئی شود، غفلت از آگاهی نسبت به این است که انسان هرآنچه که میکند با همه ی اثراتی که دارد (چه اثراتش همین الان باشد و چه اثراتش در آینده هم استمرار داشته باشد) بالاخره علمت نفس.

این بی توجهی مخاطب نسبت به رفتارش و آثاری که رفتارش دارد، نمایان است.

دومین رکن:

از شرط های ویژه ای استفاده کرده است.

گاهی خدا میخواهد فقط یک ظرف زمانی مطرح کند، اما گاهی این ظرف زمانی را توصیف میکند. باید دید ویژگی این توصیف چیست. شاید ویژگی این توصیف، ما را در فهم فضای سخن کمک کند.

نقطه ی مخالفی که از این پدیده های انتظار میرود را ترسیم میکند:

انتظار مخاطب از آسمان، ثبات آن است.

انتظار مخاطب از ستارگان، نظمشان در سر جایشان است

انتظار مخاطب از دریاها، در ظرف خودشان باقی بمانند و به جای دیگر تعرض نکنند.

انتظار مخاطب از قبور، نقطه ی آرامش اجساد باشد.

هدف از این نقیض گویی ها چیست؟

این را متوجه میشویم که میخواهد مخاطب را به فضایی ببرد که باور این فضا شاید برایش سنگین است. چون همه ی آنچه از این . می بیند، یک ثبات بدون تغییر است. و همین ثبات، عامل غفلت از یک روز دارای تحول است

از بجایی شرطها در سوره که دلالت بر تحول دارد متوجه میشویم که عدم تحول و ثبات در نظام عالم، سبب خیال باطل مخاطب شده.

2-

لذا سوره نهیب هایی میزنه از تحول و درهم ریختگی در عالم

فضای سخن: با مخاطبانی روبرو هستیم که از اعمال غافل اند. متوقع و مترصد روز خاصی هم در مقابل نیستند. چرا؟ چون به ظاهر هیچ نشانه ای دال بر تحول در عالم مشاهده نمیکنند.

اذا السماء انفطرت

و اذا الکواکب انتثرت علمت نفس ما قدمت و اخرت

و اذا البحار فجّرت

و اذا القبور بعثرت

خود این شرط ها هم رابطه ی طولی با هم برقرار میکنند چون نهایتا میرسد به و اذا القبور بعثرت

ای مخاطبان سوره ی انفطار! نظام ثابت عالم، ثابت باقی نمی ماند. از زمانی با شما سخن میگوییم که آسمان ها فلان میشود، ستارگان فلان، دریاها... و انسان در این زمان، آگاه خواهد شد از آنچه که پیش فرستاده و از آنچه که پس نهاده است.

خبر دادن نسبت به ماقدمت خیلی ویژگی منحصری بفردی ندارد، اما خبر دادن نسبت به مااخرت دارد.

جمع شروط برای درهم شکستن رکن اول فضاست، جزای شرط برای درهم شکستن رکن دوم فضا. (به نظرم برعکسه!)

بعد از آنتراکت

یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم

 الذی خلقک فسواک فعدلک فی ای صوره ما شاء رکبک

 کلا بل تکذبون بالدین و ان علیکم لحافظین

 کراما کاتبین

 یعلمون ما تفعلون

همین ماغرک اولین فضا را نشان میدهد. انسان مغرور شده است. نسبت به چی؟ به رب

فارس ها، این آیه را فارسی معنا میکنند. در فارسی، غرور کلمه ای شده مترادف با خودبرتربینی و تکبر؛ ولی اینطور نیست. غرور، اصل معنایش فریب است. ماغرّک، یعنی چه چیز تو را فریب داد. چون در فریب، سه بُعد داریم:

1. کسی که فریب میخورد: مغرور
2. کسی که فریب میدهد: غَرور
3. آنچه که نسبت به او فریب ایجاد شده (توسط متاع الغرور)

فریب یعنی چیزی که کسی را از توجه به اصلی باز دارد و مشغول چیز دیگری بکند.

ما غرک بربک الکریم، چه چیزی تو را نسبت به پروردگارت فریب داد؟ آن چه چیزی بود که در نظر تو جلوه کرد و تو را از توجه نسبت به پروردگارت غافل ساخت؟

با یک نگاه موضوعی به قرآنی، می فهمیم که آن کالای فریب، زندگی دنیاست.

غَرور کیست؟ آن فریب دهنده. در قرآن خیلی جاها از شیطان به غرور تعبیر میشود.

این سوال با «ما»، یک سوال تحقیری است. گویا میخواهد به انسان بگوید اصلا اینقدر مهم بود که تو را از پروردگارت غافل کند؟

**رکن اول این سیاق: فریفته شدن انسان نسبت به پروردگار**

**رکن دوم این سیاق: تکذیب دین و جزا را دروغ انگاشتن**

اگر واژه ی دین تنها استعمال شود و بدون قرینه، به معنای دین استعمالی است. اما اگر قرینه داشته باشد میتواند به معنای جزا باشد. در این سوره، ظاهرا قرینه ای برای آن نیامده اما وقتی سوره را ادامه می دهیم، می فهمیم که بحث سر یوم الدین است و نه دین اصطلاحی.

این دروغ انگاشتن جزا، در نقطه ی ریشه نسبت به غرور است (چون با بل آمده است)

اگر تو مکذب دین نبودی، غافل از پروردگارت نمیشدی.

فضا: غفلت از پروردگار، به جهت تکذیب جزا

ببینیم خدا چگونه در این فضا ورود هدایتی میکند:

اولین خطاب: یا ایها الانسان. در این خیلی حرف خوابیده. این انسان! او را به صورت یک اسم جنس مخاطب قرار میدهد.

سوال اول سوره همین است: ما غرک بربک؟

استفهام حقیقی نیست و توبیخی است. چه در نظرت جلوه کرد؟ مگه چقدر در نظرت بزرگ بود؟

حالا این الکریم به بعد را داخل معادله کنیم. این الکریم داره از بزرگی و بزرگواری رب صحبت میکند.

آیا اون متاع الغرور انقدر بزرگ بود که تو رو غافل کنه از الکریم، الذی خلقک.... آیا انقدر مهم بود؟

یک معادله ایجاد میکند بین ماغرّ با ربی که از او غافل شده.

پروردگار بزرگواری که خودش تو را آفریده، خودش تو را سامان داده، خودش تو را متعادل آفریده

میخواهد انسان را نسبت به این غفلت، شرمنده کند.

از تو نپرسیده چه شکلی باشی و کجایی باشی و بچه ی کی باشی، بلکه فی ای صوره ما شاء رکبک

آیا نسبت به چنین خدایی غافل شدی!؟ (در این معادله، حقارت ماغرّ مشخص میشود)

گویا میخواهد بگوید اصلا چطور ممکن است کسی از مبداء وجود خودش غافل شود!؟ چطور فراموش میشود که مثلا اصلا چرا هست!؟

در این معادله ی دو طرفه، انسان را شرمزده میکند نسبت به این قضیه. بعد شروع به درمان میکند:

کلّا

بعد از ماغرّ که یک سوال توبیخی و تعجبی بود، این کلّا یعنی نمیشود کسی از چنین پروردگاری غافل شود به خاطر یک چیز جزئی؛ بلکه تو جزا را تکذیب کردی که توانستی غافل شوی وگرنه که نمیشد غافل شد!

هدف هدایتی است، لذا میگوید مگه اصلا میشه غافل شد!؟ نمیشه! تو کار رو جای دیگه خراب کردی. چه کردی؟ تکذیب جزا (در این نقطه، سیاق دوم را به اول وصل میکند.) کسی که جزا را تکذیب کرد، نسبت به مبداء و مقصد و معاد خود غافل میشود. وقتی جزا را تکذیب کرد، زینت ها در نظرش جلوه پیدا می کند و معاد غافل میشود.

در این معادله، رمز بدبختی انسان را تاکید میکند که باور نداشتن جزاست. اما اگر جزا را باور کرد و دانست که باید جواب پس بده

مکذب دین نباش؛ چرا؟

و ان علیکم لحافظین

کراما کاتبین

یعلمون ما تفعلون

در همین حال که تو جزا را باور نداری، نگهبانانی بر تو گماشته شده اند. بزرگواران نویسنده ای که رفتار شما را می نویسند. از کجا باخبرند؟ یعلمون ما تفعلون. برای چه روزی؟ علمت نفس ما قدمت و اخرت

او را برای درمان سراغ دلیل نمیبرد، بلکه او را متوجه خُسرانی میکند. هر آن که تاخیر کنی، سیاهه ی خودت را سیاه تر کردی.

پس سیاق دوم، در فضای فریفته شدن انسان به جهت تکذیب روز جزا، اولا تو را شرمسار این فریفتگی کرد (با بیان بزرگی و بزرگواری پروردگارش) ثانیا ریشه ی فریفته شدن او را معرفی کرد و پاسخ داد.

بعد از آنتراکت

سیاق سوم:

ان الابرار لفی نعیم

و ان الفجار لفی جحیم یصلونها یوم الدین و ما هم عنها بغائبین

 و ما ادرک ما یوم الدین

 یوم لا تملک نفس لنفس شیئا

 و الامر یومئذ لله

 ثم ما ادراک ما یوم الدین

با دو کلید واژه ی ابرار و فجار، بحث را روی نتیجه میبرد.

انسان ها نسبت به آنچه که انتخاب میکنند، اختیار دارند. اما نسبت به عاقبت آنها اختیار ندارند و عاقبت آنها دست خداست

فضای سخن:

در سوره بحث تکذیب روز جزا را داشتیم. در این سیاق، بحث فجور اضافه میشود (بعد از بحث تکذیب. چون نتیجه ی عملی تکذیب، فجور است)

**در فضای فجور، آیات سخن میگوید**، و یک اضافه ی دیگر. از کجا فهمیدیم؟ از توصیفی که خدا نسبت به یوم الدین دارد.

بجایی این خبر حکایت از این دارد که در گمان مخاطب، تصمیم گیرهای دیگری هم هستند که بتوانند او را از عذاب نجات دهند.

گویا یک چیزی این وسط هست که با وجود همه ی این حرف ها، داره خیال مخاطب را نسبت به عاقبت، آسوده میکند. آن مقوله این است: نه بابا! اینطوری هم نیست! ما، واسطه و شفیعانی داریم که با دیدن دَم آن واسطه ها، از آبروی آنها استفاده کنیم و با وجود اینکه فاجریم، گرفتار جحیم نشویم (در خیال باطل خودشان)

اما بجایی جمله ی لاتملک نفس لنفس شیئا، میگوید که آن روز هیچ کس برای هیچ کسی کاری نمیتواند بکند. مالک کاری نیست و امر و اذن دست خداست.

(اگر این را نسبت به مخاطبان مشرک زمان نزول مطرح کنیم، اعتقاد به ملائکی که دختران خدا هستند و کمک آنها برای نجات از عذاب وجود دارد؛ که در سوره ی نجم زیرآبش زده میشود!)

همیشه اینطور نیست که انسان گمان کند فرشته ای شفاعت او را میکند. گاهی گمان میکند که ثروتی یا جایگاهی یا... یا هر چیزی که او دارد و دیگران ندارند، میتواند او را نجات دهد.

**پس بعد دوم این است که آنها فاجر هستند و گمان رهایی از عذاب بواسطه ی شفاعت دیگران را دارند**.

چرا ماادراک ما یوم الدین را تکرار میکند؟ همیشه تاکید برای جلب توجه مخاطب است. یه جاهایی، یه آیه ای خودش به تنهایی معنایی را میرساند اما اینها با تکرار سوال، مخاطب را در معنایی متوقف میکند. چمی دونی، ثم چمی دونی! هرچقدر هم تلاش کنی، چمی دونی!

در سیاق دوم گفتیم انسان فریفته شده است نسبت به پروردگارش. همین امروز که فریفته شده، همین امروز امر برای خداست و کسی مالک چیزی نیست اما چون زینت ها در عالم موجوده، انسان غافل میشود از اینکه همه چیز برای خداست و فکر میکند قدرت و ثروت و ... هم کاره ای است. اما یوم الدین روزی است که فریب خوردگی انسان برملا میشود (این حلقه ی وصل سیاق دوم و سوم سوره است). اینجا معلوم میشود که چرا ریشه ی غرور به رب، تکذیب جزاست.

چون اگر کسی باور کرد که روزی فراخواهد رسید که مالک آن روز فقط خداست، امروز به هر قدرتی هم که در عالم باشد، تکیه نمیکند تا از خدا غافل شود.

این سیاق سوم سوره است.

اگر بخواهیم سه سیاق سوره را مدنظر قرار دهیم، یک فضای مرحله به مرحله در سوره پیدا میشود:

* در سیاق اول مخاطبی را داشتیم که این مخاطب از روزی که قرار است نسبت به اعمالش در آن روز آگاه شود، غافل بود.
* در سیاق دوم، همین غفلت سبب فریفته شدن او نسبت به پروردگار شد.
* در سیاق سوم، همین توجه به غیر خدا، سبب فجورش در عالم شد.

یعنی چون روز جزا را تکذیب کرد، دچار غرور شد؛ و چون دچار غرور شد، در عمل منتهی به فجور شد.

خدا میخواهد این را درمان کند: دست از تکذیب جزا بردار. اگر دست برنداری، فریفته میشوی. در سیاق سوم میگه نگاه کن: ابرار در نعیم هستند و فجار در جحیم. حالا اینها کی هستند؟ صبر کن!

چی فکر کردی روز جزا را!؟ آن روز روزی است که زیانباری فریفته شدن انسان، به رخ او کشیده میشود و در آن روز امر از آن خداست. اختیار دست خداست.

حدّ وسط مشکل مخاطب: یعنی غُرور او. چون خودش پیرو یک تکذیبی اتفاق افتاده و نتیجه میدهد یک فجور را.